

دکتر نوفرستی درحالی آسمانی شد که میراثی از امید برای بیماران سرطانی بر جای گذاشت

پرواز ابدی پزشک اخلاق

یاد آشنا

عکس: مهدیه غفوریان/شهرآورد



فهمه شهری ۱۸ مهر ۱۴۰۳ بود که گزارشی درباره دکتر غلامحسین نوفرستی، پزشک متخصص بیماران رادیوانکولوژی (سرطانی)، نوشتیم. ابتلای این پزشک به بیماری سرطان، موجب شده بود ارتباطی دوچندان با بیماران برقرار کند و فراتر از درمان جسم، روح و روان آن‌ها را نشانه بگیرد و درمان‌کننده ناامیدی‌هایشان باشد. این پزشک محله آب و برق نه تنها در رشته خودش پزشکی حاذق بود، بلکه حمایت‌های همه جانبه‌اش از بیماران باعث شده بود که بسیاری از همکاران و مراجعانش او را به عنوان پزشک اخلاق معرفی کنند. او معاون درمان بیمارستان ناظران و نایب رئیس هیئت مدیره انجمن حمایت از بیماران سرطانی بود و برای تهیه تجهیزات و توسعه درمان بیماران سرطانی بسیار کمک می‌کرد. پس از شنیدن خبر آسمانی شدن این پزشک محبوب در ۱۷ اسفند سال گذشته، سراغ اعضای خانواده و همکارانش رفتیم تا شنونده خاطرات آن‌ها باشیم.

تجویز امید

قرامان در بیمارستان ناظران است، جایی که دکتر نوفرستی تا آخرین روزهای عمر، خودش را به انجامی رساند و بیماران را ویزیت می‌کرد. او کنار داروهای هر ویزیت، امید، آرزو و ایمان را هم به بیماران تجویز می‌کرد؛ چیزهایی که آن قدر به آن اعتقاد داشت که در نام‌های فرزندان‌ش هم تجلی پیدا کرده است. آرزو تنها دختر دکتر است. او می‌گوید: وقتی می‌دیدم پدرم ارتباط عاطفی و تأثیرگذاری با بیماران دارد، تصمیم گرفتم در رشته روان‌شناسی بالینی ادامه تحصیل دهم و در حوزه بیماران سرطانی کار کنم.

او ادامه می‌دهد: پدرم همیشه از بیماران می‌خواست که بیماری را بزرگ نبینند؛ فکر درمان و ادامه زندگی باشند و از مشکلات و سختی‌ها گلایه نکنند.

به گفته او ۹۸ سال که دکتر نوفرستی به بیماری سرطان مبتلا شد، خیلی هانگام‌هاش به او بود تا ببیند آیا خودش می‌تواند به گفته‌هایش عمل کند یا نه؛ او نیز سرفراز از این آزمون بیرون آمد، طوری که به الگویی عملی برای بیماران تبدیل شد.

آرزو به طور داوطلبانه با بنیاد بیماران سرطانی «سپند» ارتباط دارد و به بیماران آنجا مشاوره می‌دهد. او این راه را در راستای توصیه‌های پدرش به مردم داری و کمک به مردم و بیماران انتخاب کرده است.

رمانی که به واقعیت پیوست

امید، پسر بزرگ دکتر، تعریف می‌کند: بابا ۹۸ ساله داستانی نوشت و به چاپ رساند درباره خانمی که به بیماری سرطان مبتلا شده است. بعد از آن گفت می‌خواهد درمان دیگری با این مضمون بنویسد که در آن پزشک سرطان، خودش به بیماری سرطان مبتلای می‌شود.

او مادرش با این موضوع مخالف بودند. شاید در پس زمینه ذهنشان از این تشابه هراس داشتند. اما این موضوع خیلی زود به واقعیت پیوست و در اردیبهشت سال ۹۸ دکتر نوفرستی متوجه شد که به سرطان ریه مبتلا شده است و داستانی که قرار بود رمان باشد، به واقعیتی تبدیل شد که بر اساس زندگی خودش نوشته می‌شد.

امید می‌گوید: پدر تا آخرین روزهای عمرش کار را رها نکرد. همیشه هم به بیمارانی که درخواست گواهی مرخصی داشتند، توصیه می‌کرد سرکارشان بروند. در این ۳۹ سال زندگی‌ام حتی یک بار نشد که پدرم برایم گواهی بنویسد تا به مدرسه یا محل کار نروم. همچنین با اینکه فرزند یک پزشک بودم، از بیست سالگی کار کرده‌ام.

که دیدمش، آن قدر رفتارش متواضعانه بود که فکر کردم بیمار و از مراجعان بیمارستان است. او تعریف می‌کند: سه روز قبل از فوت دکتر، او را دیدم که با ویلچر آورده بودندش. مثل همیشه خنده رو بود. وقتی شنیدم فوت کرده گریه‌ام گرفت. همه مارتنی هستیم؛ خوش به حال دکتر که با عزت و یاد خوب رفت.

او دکترای مهندسی کشاورزی دارد و به گفته خودش در مسیر کاری و زندگی‌اش بارها زمین خورده است، اما پدرش در عین حمایت، از او خواسته که دوباره بلند شود و روی پای خودش بایستد.

از درد مردم پول در نیارود

امید تعریف می‌کند: پدر، شب آخر عمرش به من زنگ زد و گفت به آبی سی‌یو ببرمش. لباس‌هایش را عوض کردم. نکته به نکته گفت که در بیمارستان از پرستار بخواهم چه کارهایی انجام دهد. همه را به پرستار گفتم. گفته بود بیهوشش کنند. خودش می‌دانست صبح رانمی‌بیند اما موقع رفتنش هم مثل دیگر روزها بود. صبح که رفتم بیمارستان، پدر تمام کرده بود من آخرین بوسه را بر پیشانی‌اش زدم. دکتر نوفرستی به بیماران سرطانی کمک مالی می‌کرده است. امید در توضیحش می‌گوید: بابا دوست نداشت این کمک‌هایش آشکار باشد. برای همین بهتر است وارد جزئیات نشویم. آنچه همه می‌دیدند این بود که اگر کسی می‌گفت پول پرداخت ویزیت را ندارد، بابا گان ویزیت می‌شد. اصلاً هم پدر دنبالش نبود که ببیند آیا آن فرد واقعاً نیازمند است یا نه. بغضی سنگین گلو می‌فشارد؛ به رغم خویشتن داری، اشک‌هایش فرو می‌ریزد و با صدایی لرزان می‌گوید: سرطان دردناک است و پدرم هیچ وقت دنبال پول درآوردن از درد مردم نبود.

صالح حسین‌پور، داماد خانواده، ادامه کلام را در دست می‌گیرد. او که دندان‌پزشک است، می‌گوید: دکتر نوفرستی با وجود ۲۱ سال سن و بیماری خودش، بیست و چهار ساعته درد سترس بیماران بود و بارها در مراسم و مهمانی‌های دیدیم که دار به تماس‌ها و پیام‌های بیماران پاسخ می‌دهد.

حکم استادم را داشتند

عاطفه صاحب‌کاری همسر امید و عروس خانواده است. او از دکتر به عنوان استاد یاد می‌کند و می‌گوید: من با دکتر هم‌رشته بودم. ایشان برایم حکم استاد را داشتند اما این قدر متواضع بودند که هیچ وقت نمی‌گفتند بیا اشکالات را از من بپرس؛ بلکه می‌گفتند بیاد درباره درس‌هایت باهم صحبت کنیم تا من مطالب جدید را یاد بگیرم.

عاطفه ادامه می‌دهد: ابتدای ازدواج یکی از موضوعاتی که در این خانواده توجه‌م را جلب کرد، احترام و صمیمیت بین دکتر و همسرشان بود. به نظرم نمونه بودند.

فکر کردم از مراجعان بیمارستان است

صدیقه مشتاقی که از همکاران بخش مشارکت‌های مردمی بیمارستان ناظران است، می‌گوید: دکتر نوفرستی یک گوهر نایاب بود. بار اولی

مثل یک پدر واقعی

زهره مهربان پانزده سال منشی دکتر نوفرستی بوده است. او از دکتر به عنوان فردی با اخلاق، رازدار، باطمینان، مهربان، مشاور، درمانگر و با سواد یاد می‌کند و می‌گوید: هر چه از منش و منیت این فرد بگویم، کم است. برای من و بسیاری از



بیماران حکم یک پدر به معنای واقعی را داشت. او با اشاره به کمک‌های مالی دکتر به بیماران می‌گوید: بارها پیش می‌آمد که دکتر برای بیماران نیازمندش، کارت خودش را به من می‌داد و می‌گفت برو هزینه‌های دارو، آزمایش و... را برایش پرداخت کن و تا کید هم می‌کرد که بیمار متوجه نشود چه کسی این هزینه را پرداخته است.

منشی دکتر نوفرستی تعریف می‌کند: خیلی وقت‌ها پیش می‌آمد که بیماران برای دکتر هدیه می‌آوردند اما دکتر بدون استثنا همه آن‌ها را می‌داد و در کمدمی گذاشت و به بیماران نیازمند هدیه می‌داد. به گفته او دکتر نوفرستی کمک‌های مالی و فکری زیادی به مرکز درمانی رضا کرده و معتقد است اگر این مرکز در حال حاضر این قدر پیشرفت کرده، نتیجه کمک‌های افرادی همچون دکتر نوفرستی است. مهربان با حسرت می‌گوید: در هجده سال گذشته حداقل با بیست پزشک کار کرده‌ام اما کمتر پزشکی، منش دکتر نوفرستی را دارد. به نظرم جزو دردمندانه‌های خدا بود.